

# تاریخ فرشته

۱۳۸

مقاله سیم روزه دهم  
۱۳۸

امرای عظام عالمان دکنی که بر شاه راه اخلاص مقوم و بر جاوه خیرخواهی مستقیم بود پیشتر از همه امیران و منصفان  
مبغذ بشکر شده با یلغار با پنجاه کس به بیجا پور آمده بقرسباط بوسی فایرگشت عین الملکست چون ظاهر حصار بگوا  
را از وجود لشکر ظفر اثر خالی دیده کنسختان لغو و فراوان صرفت کرده موازی ده هزار سوار و سبت هزار پیاده فراهم  
آورده و در کمال جزور و سخت انتظار وصول مرکب برهانشاه کشیده بگلکان رفت و شاهزاده را در یاقه با آنکه شنیده  
بود که برهان شاه بالشکر مستعد از احمد زکر روانه است قهچیل کرده چتر سبز بر سرش مرتفع ساخت عدالت پناه از  
شنیدن آن خبر نصیح و ظفر امید وار گشته حمید خان حبشی را سر لشکر گردانید و با اتفاق امیران دو لتواه و منصفان  
از محواه بسنگامیکه مرکب تیر کام جلال ربیع الثانی سنه ۱۱۷۵ و اصف در فضای آسمان قطع مراحل نمود  
در کمال سرعت روانه معسکر حرام خوران ساخت حمید خان لکر کین کرانان با دویه خواست بر میان بسته شتابان  
شتابان متوجه بگلکان شده و چون بعساکر رسید کسان عین الملک آمده او را با طاعت شخراده دعوت نمودند  
حمید خان تعلیم و تلقین عدالت پناه در تعظیم ایشان گوشیده و در لطف حضرت اصراف نمود و پیغام کرد که ما بقصد  
حکمت علی مسافتی نایم بجای همت بر اطاعت و انقیاد شخراده عالمیان محروم است اگر آنحضرت اظهار  
وصول برهانشاه بنزده بزودی از قلعه برآیند و سایه چتر سعادت بر سره بندگان اندازند لطفینکه گوهر مقصود پی رخت  
و شفقت دلی منت غیر بدست خواهد آمد عین الملک از میان اقبال حضرت سلیمانی از لوازم حرم و دور اندیشی  
خاطر گشته از پیغام حمید خان فریب نژده انتظار وصول برهانشاه که بحالی قلعه برنده رسیده بود بنزده شاهزاده را از  
بر آورد و بعد از آنکه بقطع طریق مشغول گشتند در میدان صلح توقف کرده جبهه طلاقات حمید خان و دیگر سرداران  
با مذاقتن فروشش و آب پاشی و ترتیب دادن طبعمای خوشبوی و پان و طیار ساختن خلعتهای هر کدام بذوق و  
تمام مشغول گردید و پسروا الحینان که همیشه پدر از حرام خوری پادشاه مصر منع میکرد از ادمناع و اطوار حمید خان خند  
و فریب استباط نموده بر خیزسی کرد که خاطر نشان پدید گشتند کلام او را محمول بر عرض کرده قبول نمود و بتاریخ روز جمعه  
شاهزاده هم ماه مذکور که حمید بنده اولیای دولت قاهره بود خطبای ممالک محروسه بالای منابر بدعای اللهم ایاک نعبد  
و ایاک نستعین حل اعدای مشغول بودند مابین حصه بگری و رای باغ تقارب فریقین روی نمود و بفرموده عین الملکست چون ستایان

## ابراہیم عادلشاه شہ

۱۳۹

سال سوم رسدوی  
خطبہ

اب پاشی کردہ فراستان قالین و اندامی بانگلف مغروشس ساختند شہزادہ برآن جلوس نمودہ پی انکارا وال اجماعت  
خبرگیر و بخاطر جمع و دل شاد بخوردن شراب پر دخت الفقتہ شہزادہ و عین الملکت در آن اندیشہ و کار نمودند  
کہ حمید خان نزد یکب شدہ اشباران توپ و ضربزن و بان و تفنگ بجانب ایشان سرواوند عین الملکت از  
مقامات غنیم و اہفت کشتہ شہزادہ را سوار کرد و سرا سیر شدہ خواست کہ بالشکر خود حرکت مذبوحی نماید سپہ سالار  
خواجہ سرا یکت ناگاہ مانند شیر عرین از میمنہ بیرون تاخہ در حملہ اول جمعیتش را از ہم پاشید و در آن غلام و تراکم چون  
عین الملکت بیزم شہزادہ پای مد آمدہ بر زمین خواری افتادہ سپہ سالار سرواوندن جدا کردہ متوجہ فوج شہزادہ گردید  
و اہتجاب خواست کہ اسپ ہر انجختہ خود را بضع مالچان و آنس خان رساندہ و با اتفاق ایشان بہ برہان شاہ طغی کشتہ  
باز بر سر معضو و آید ناگاہ در وقت عطف عمان چون نشا شراب غالب بود از اسپ بر زمین افتادہ و سپاہیان  
حمید خان باور سیدہ دستگیر کردند و سپہ سالار و دولتوران کل نصرت و فیروزی ارکاشن **اِنَّا قَتَلْنَا لَكَ**  
**قَتْلًا مَبِينًا** چیدہ طرہ ہستار شجاعت ساختند و سر عین الملکت را مصوب جمعی از اعیان بدر الخلاف فرستادہ  
نثار سم سمند شہزادہ کامکار ساختند و بزبان حال گفتند **لنظم** سردشمنان تو استغفراتہ  
کہ خود دشمنان تو را سر نباشد نثار سم مرکت باد کہچہ نثاری ازین کم جہا تر نباشد سر عین الملکت چن  
بہ بیجا پورا آوردند کہ چکن و بزرکت بتاشای آن مشغول کشتہ قرین نشاط و اجناسا طرہ دیدند و بردار اعتبار او بزرگ  
کردہ قریب یکہفتہ نزدیک دروازہ ارکت کجا بداشتند و بعد از انکہ خانی بن شجاع عثمان کرد کہ سرسلار بود  
بلشکر رقتہ دست قضا سجل حیات شہزادہ در نوشت و حمید خان و سپہ سالار و عہدہ خان ششتری منوجہ در گاہ  
بسلام حضرت شرف شدند و در ہماروز سر عین الملکت در توب بزرکت کردہ آتش دادند چنانکہ اثری از وی نماند  
و فرمان جب انطاع باسم مالکت تہا مدار طرہ مرج صادر شد کہ حرم آن قلعہ را کہ ہفدہ نفر بودند بواسطہ حرام حوزہ  
کہ از ایشان سرزودہ بود بقتل آورد و سر را جہت ہجرت خلائق بذرا سلطنت فرستد سید مالکت جمع ناو دولتوانان  
را در اندرون قلعہ بقتلارہ معتبابل یکدیگر نشانیدہ جلادان را بکار خود مشغول ساخت و مد کیساعت سر را از ابدان  
جدا کردہ روانہ در گاہ کرد و ایندغیاٹ بکت قزوچی کہ راند و لغتسانہ خطاب چکنیز خان یافته بود تا بیخ قتل عین الملکت

# تاریخ فرشته

۱۰۵

مقاله سیم روضه دوم  
۱۵۴

بسم تعزیه چنین یافته بلیت سجده از برای کهنه و دهر سردشمان شد بدبیر یا مال قضا  
بهر تاریخ برید و آورد سرچو روغم را بشنمیر اقبال حضرت صاحبقران پی بهال جمعی را که در اندک وقت لوازم  
اخلاص و یکتایی از ایشان سرزده بود بعطای بیکران و نوازشش پی پایان مخصوص گردانید. عالمناز با خطاب مصطفی <sup>ص</sup>  
نواخته و سپهسالار ساخته ده هزارگی گردانید و سپهسالاران را که در معرکه عین الملک از کثرت دشمن و وحشت  
مصاف نیندیشیده و ظالیم جانپاری بتقدیم رسانیده بود بجلالت و زیادتی منصب معزز ساخت و از نیکوست  
قضا بساط نشاط در حریم نواد و دوستان کتوده حرف طلال از صحیفه مال ایشان سرزد و بعضی حرفیان و خوار پرکاله  
پرکاله خون جگر بدامان ریخت چنانکه برهان نظام شاه ثانی که خاطر بر اینها سر برده سلطنت و اندر اسس سراق دولت  
این خلل آله کاشته در آبناب سیمای بلخ می نمود و دوحیرت در کاخ و ماغش چیده انگشت ندامت بدندان گرفت  
و بخت و برهان مضمون العود احمد را کار فرموده از حوالی قلعه پرزده که بدو شهنزاده اسمعیل میرفت در غایت مدد  
و مخالفت با احمد مکر محبت نمود آری حضرت همین سچون و ممانع کن فیکون تعالی و تقدس جهت اظهار آثار قدرت یوش  
در هر قرنی از قرون امری عیب و عیب که باورای ادراک شهوار عقل است اعدا می کند تا موجب اعتبار اوبالا <sup>لصار</sup>  
و باعث انتباه و آبرار شود و سر انجام واقعه مذکوره ناصب لوای صدا ایند عوی و رافع نقاب شکست از عجز  
این معنی است چه بواسطه مخالفت عده امر و خروج شهنزاده اسمعیل و اتفاق اکثر حکام اطراف با وی و ظهور آشوب و فتنه  
در تمامی ممالک محرومه و تردد پایا و سد ابواب و دخل بکلی خلایق را بحکام آن طبق بود بلکه از روی حزم و یقین اکثر  
طوایف بنی آدم مغرکس مطالعه نموده چنین لطیفه غیبی را که مکنی است باب الفتح و طغی است بفتح غیبی منظر و  
مترصد بنو مذکوره ناکاه حضرت سبحانی پرده طنون فاسده را از روی یقین برداشته آنچه در مشیت حق بود در نظر مخلوقات  
جلوگر ساخت و قبح متعدده را چنانکه از کلام بعد ازین ظاهر خواهد شد لباس وحدت پوشانیده بر قامت سلطانی  
پاک اعتقاد یار است بلیت است مخصوصان در گاه آتی راسی حالهای بود تعجب  
یکان مدعی یا بد کسی و اسحق از عنوان جلوس سلطنت تا این زمان که دیده بیاض بر سر تخریر کمال مسکود چندان  
سوادش از تنق ساعوه ناآمده است که نه کوه باشکوه را تاب و توان و تحمل است و نه ظلم را در سرفهم کیت کیفیت <sup>ن</sup>

یاد ای سحرک و جنبش لہذا طوایف شرح آن در نوشته سرپرست دعا کف می آورد، ہوارہ ہون عنایت سبحان  
و محض حمایت یزدانی و قدرت نیروی تقدیر و وقت بازوی تدبیر و کثرت خیول و داعیہ صولت و سیوف داشته  
حصار نکت اعدایہ روز بروز باد و میاہ و مساء حسام دولت روز افزون بر مغارق و روس اضداد جاری و سہام تقلم  
ادکان موافقت بر اہداف قلوب حساد کاری باد بالنی العربی الہما شی الوعی الجلی القری شے

برضایر بحسب نظایر ہوشندان آگاہ پوشیدہ نامد کہ از بذایت حال چون طاد خواہین دوران و پناہ خواہین زمان <sup>بہنوشتگان</sup>  
در تالیف این ستم شریف بر مؤلف کتاب حقوق بسیار است و بحرکت و سحرکین او بلکہ تجمین و آفرین او شرف  
کشتہ نہ نوشتن و قایع سلاطین ہند ساعی کشتہ و نسخہ بدین منط و ترتیب کہ تا حال مدہند و ستان نوشتہ شدہ بر کتا  
رواق روزگار بر سیل یادگار گذاشتہ ہر آئینہ از زہا سپاسداری و شکر گذاری محل دیدہ نوشتن طبیعت را از ہمہ  
جہتہ باز آورم و بوضع محلی کہ از حالات و کیفیات آن خان و الاسکان من اہمدالی اللہ پر دختہ مصالفا اورا  
جاہرا چنین زیب و زینت میدہم کہ خواجہ علاء الدین محمد شیرازی کہ از شاہیر وقت خویش بود و حکام و اکابر شیراز  
پیوستہ با او طریق محبت و وداد سلوک میداستند تہ سپرد لاکر نیک انخرداشت بواجب معین الدین محمد خواجہ  
سعد الدین عنایت اللہ بزمید فضل و دانش و حسن سلوک با خلاق امتیاز تمام داشت مدہ عنفوان شباب مدہ حلقہ  
پاکت شیراز تہ فضل التماخیزین خلاصہ اولاد سید المرسلین شاہ فتح اللہ شیرازی تحصیل علوم متداولہ خصوص  
علم حکمت و ریاضی کہ استکمال نفس با نہات اشتغال فرمودہ باذکت زمانی سرمد جمہور طلبہ فارس گردید و شبانہ  
نماہج طبع سلیش مانند روایح کلمای طری از وزیدن نسیم سحری بمشام دوستان و عزیزان رسیدہ نسایم مقام  
اخلاقتش چون ہوا ای بہار بر جوشی ریاض خواطر جانیان کردیدہ خامہ کوہر تار شش عقود کتہ دانی و الفاظ کوہر بارش  
نقد و ساقی لوح خاطر خیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و حیفہ صنیر نیز شش محیط الوار علوم مقول و منقول  
ر ب ا ع ای شکل اہل فضل از نوشدہ حل کشتہ بغبون علم مدہ دبیر مثل

## تاریخ فرشته

طبع تو در انواع فتیله‌ها و کاف و ذات تو از صاحب فضیلت افضل و در آنوقت که علی‌عاده شاه بسلخ کران صحیح بود  
 معقب بشیر از فرشته شاه از شاه فتح الله التماس قدم نه و نواجید التماس عنایت مفتضای قل سیر و فی الارض کجاست  
 انمعدن منسل و کمال رست و از راه دور با جمعیت موفوره به راه سلطنته بجای پور شریف شریف ارزانی فرموده و آن  
 مدد را تفسیح کرده و معظم بلاد و بندوستان را مانده بر ناپور و هند و و این و اگره و دلی و لاهور سیر نموده بر طبق  
 مضمون العود احمد باز با نقایس و تبرکات هند و سنان بشیر از شافت و پس از مدتی بموجب آیه مقرون الهمدا  
 حج البیت من استطاع الیة سبیلا عازم که از آن حج اسلام و طواف روضه مقدس رسول انام و زیارت  
 مرقد ائمه کرام علیهم السلام شده از بلده خنده شیر از قرین حثمت و اعزاز قدم از سر ساخته و از آن سرمایه حصول مراد است  
 و آنکه بطرف چهار شافت و در انسانی طی طریق طلب چون به راه السلام عبدا رسید و برفیق طواف روضه حلا ساری  
 امام بهام اب ابن اسیم موسی کانم و امام محمد نفعی علیه السلام مشرف گشته بسیار استتاف و برفیق زیارت عتبه کعبه مشرف  
 امام علی قی و امام حسن عسکری استعاد بقعه کعبه انجاریا با خامه حسن سوره انما طکر بهینه از انجا به دست بخت خیز و زکریا  
 معاصر رسیده بزیاارت مشرف عطر ساری و در وقت بخت آساری با عبدا که انیسین مشرف گردیده روی نیاز بر آن خاک پاک سوخته  
 و بزبان مناجات عرض حاجات کرده و از روح پر قوی تید نشسته علیه التحیه و التماس استمداد و نماز در آن آن روضه بهشت نشان را  
 با تمام وصیعت موفوره و شدل و مسه و زکریا رسید و همچنین در نجف مشرف بقبیل آستان قدسی منزلت و چشم ترا عبثت  
 کعبه مرتب شاه اولیا و پناه اصفا امام انشارق و المعارب علی بن ابیطالب متعکده دیده آداب طواف آن روضه و مشرف مطاف  
 مجاورده و در آنجای و باب الافکار که قبل این راه بسجده از باب نیاز است روی اخص بر زمین عجز نموده و مرادیکه داشت  
 مسئلت نموده ساکنان آن سوره سوره و در وقت رجا و منافتح و بد با بستن و ستادمان ساکنان انجا که سوره ای بخت سببه  
 بیکر خطره زود الله تعالی شرف و عظیمایه و نامسرم نمودم بزین بیان بسند از روی انما لولاهم سی و کذا در آن حج اسلام بطور  
 رسامید و بر فاقه کاروان سعادت بدین طیب رفته بشیر از زیارت روضه مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله بستم بر وجه حسن و انم بجای  
 آورده در سپه قادری چون ساکنت مساکت مرجهت گشته ببلده فاخره بشیر از شافت و پس از آنکه رفتی که او وقت غریز را  
 بیش و هشت که بریند خاطر تفریش با تمام سر و ش آسمانی رغب تفریح بلاد و بندوستان شده و مضمون او دعوت نمودن کل علی الله

مقاله نسیم روضه دوم  
شماره

# ابراہیم عادل شاہ ثانی

بسم  
روضہ دوم

بتقدیم رسانیدہ درمنبع و تصنیف سوسیہ بر خاقان قاشگیلی شاعر و نواب غنائی اندازد و بعد از راه بندر خرون درستی  
 توفیق شسته بہ بدین حال رسیدہ و چون چندی در مخرنہ نشاندنش آمد و بہ حاجت افاضل و عالی و معاشرت خلایق و عین  
 دولت ساعا کندرانیدہ بدلات قید دولت و اقبال و تہ سیمونی کوکب بخت و اجمال تباریچ نصد و نو و دولت بدار  
 آمدہ بر ایام و کالت دلاور خان شرف در یافت ملائمت سلطان صاحبقران مستحکم کردیدہ و برایش و توان رہت تفریق افراشته  
 از عنایت بیخایت شہشاہ جمہاہ ابوالطف ابراہیم عادل شاہ بظاہر عنایتان و سیورغال مناسب جنح خاص یافت و بعد از  
 شدن دلاور خان مرتب فضل و کمال او یونما فیو تا نیز سید ابورخاقان عدلی کسر بر تواند ختمہ ساعت ساعت مرتبہ او زیادہ شسته  
 از نہ یان مجلس پانچا و گاہ کردید و جنابچہ سالقاہ قوم گلکن زرتین رقم کردید و در او حسہ سہ الف بجزئی بعنوان اعلیٰ گری و اجا  
 صلح و شستن خدمت نزد بر خان شاہ کردید کہ در خدمت پناہ اقامت داشت تشریف شریف ارزانی فرمودہ و حسب مقاصد  
 چنانکہ مرگوز خاطر عالم پناہ بود ساختہ و پرداختہ دشمن گذار و دوست لوازلہ و خانہ و بیجا پور معاہدت فرمود و اتحادت میان  
 پندہ طبع مشکلی نہ جویت سلیمانی کشته راست قدر و مرتب اور فیج ترک کردید و در او ایل سندہ اشنی و الف جنہ سر انجام مہام سلطنت  
 و پیغام بعض سردار پادشاهی بسم رسالت بدار اخطاف جید را باد شہور بہاک کر تریو محمد علی قطبشاہ رفت و لوازم منصب  
 رسالت بتقدیم رسانیدہ و حسی و حسن صورتی پینامی کہ داشت گذرانیدہ از انجا نیز مقتضی الترام بدار کسور حیب پوز مرا حبت نمود  
 و در وقت کہ آتش فتنہ بکوان شتمل شدہ شاہ بنزد علم مخالفت افراشت و عین الملک کنعانی با او دم از مصداقت زود  
 بیاری از مردم حوالی و حواشی آنحضرت نیز نہانی با ساء سزادہ ابواب مخالفت مفتوح ساختہ طالب سلطنت او کردید  
 بر آئینہ ان بزرگوار پروا ہیفت کرد شمع جمال جهان آرای پادشاہ سکندر بارگاہ بر آمدہ خواب و آرام بر کنار ساد و گاہ و بیگاہ  
 بیقظہ و بیوشیاری پرداختہ وقت بیوقت غلبہ آسا ملازم کل بوستان سلطنت جا بطلال کردید و از احوال سکہ شمر دو لای  
 خاف کنشہ بو فور عقل و فراست و دست و دشمن بنیز سب کرد بر گاہ از احوال و اعمال کسی روای مخالفت و دو تو ابی شام  
 میر رسید بعض فرما نروای تسلیم کن رسانیدہ سہر ش با وج کیوان میر رسانیدہ و بر گاہ از اطوار و کردار احدی بوی مخالفت و دو  
 می شنیدہ مکتوب و مخدو ال نہاہ سلطان ساختہ میزا سہر اختصاص می بخشید و در آن ایام متولف این کتاب فصاحت  
 کہ بعلت بیاضت متوف است و بجز مخدو اخلاص و دو تو ابی حضرت سلیمانی دست آونی ندارد و بعض عنایت و ذہن پروا

# تاریخ فرشته

۱۵۳

مجلس اقدس عالم پناه برده چندان دوست نوازی فرمود که حضرت این کترین بندگارا بکمال شریف نواخته بخلعت و رهاود  
منصب و اقطاع نوازش فرموده و در همان مجلس کتاب تاریخ روضه الصفا که غایت قنات داشت بدست خود بنویسید  
فرماند که چون واقعات پادشاهان ممالک هندوستان عیحه و دیگر بجزارت واضح شایع تا این زمان سعادت نشان  
بیچس نوشته است مگر نظام الدین احمد بخشی و آن نیز در کمال اختصار است و تحقیق حالات و کیفیات سلاطین و کن و غیره کما  
نیجای نیاروده است مایه که تو قلم دار کردیست بر میان جان بسته و تالیف کتاب موصوف بصفات کذا و کذا خود را مضاف  
نداری و سوانح و قضایای همه پادشاهان را برنجیبی که از تکلفات نشان و کذب و بهتان سخن باریان عاری و بری باشد  
تحریر نماید و این امر خدمت بر زمین عبودیت ننماده در جهان بخته جزوی چند مستعمل بر بعضی وقایع آن پادشاه نوشته تحت  
بنظر معرب حضرت خاقانی شاه پهنوار خان گذر رسیده بعد از آنکه بنظر اصلاح استخدا و مذموم کشت بشرف مطالعه حضرت جهان  
رسانیده محبتن قبول مقرون کرده الغرض بعد از رفع فتنه شمرزده و قطع فصل امتهاست خاطر خوششید ماثرو ضمیر در با منطسه  
حضرت سلیمانی بران مصروف کشت که جمعی از بهمانه را که بزرگان ایتا از اشیای طین الکنند نامیده اند از رجوع خدمت کار کلی که  
در آن مدت با ایشان تعلق داشت محروم زد و از شتران این کشته زمام تمام ملک و سلطنت را بدست صاحب کیاستی  
که رتق و قیق و قبض و بسط امور سلطنت از رای رتین و منکر دور بین او سر انجام پذیرد و عهده های مشکل برانگشت تدبیر حل  
و برضی که از حوادث ایام متصور باشد پیش از وقوع علاج آن نماید بیت بود طالب فرود این معانی که باشاید  
کشورستانی که شمشیر اصحاب جلالت کهی تدبیر از باب سعادت توان ملک جهان را که استیخرا بیکت راری  
رزمین اهل تدبیر چو ایش تیغ که به خواهد سوزان شعاع رای بسم عالم فروز است چه خوش گفت انسخدان سخن  
که بودش ملک مشکین روح پرور بشمشیر یکی تا صد توان کنت برایشی شکر برایشی کشت بعد از امعان نظر  
قامت قابلیت شاهنواز خانرا شایسته آن منصب جلیل القدر دانسته در سنه ثلث و الف در روز یک نوز و ز عالم انسر و  
انوار مینت و سعادت از کعب میفرمود آن صفت جم اقدار را بتفویض منصب کار کلی که معظم مناصب اند و لکن است بر  
بخشید و پایه قدر و منزلت او از فرود لا مکان در گذر رسیده جزوی و کلی تمام رعیت و سپاه و محافظت مال و جاه برای رزمین  
و کفر دور بین او مغفوض ساخت و میان من سبحانی و توفیقات بزدانی و توجرت لغات طهرت سلیمانی آن خان ملک جهان

مقالہ سیم روضہ دوم

نہ ہی مختصری تمسب علیہ القہر شد کہ روز بروز ایشیم ای سلیو و طبع مستقیم کفر تکلف نظر او بی تازہ و غضب رتی پی اندر زہرینا  
 اوقیر لقب چونہ بہر باف قطعہ کار دولت چنان بہت کینت بجز ایشیم تپونی دیوہ این ہمہ قساو قلب مکی میکند شیطانی  
 بی شاید محف و سخوری بہ کہ از نا تیر کرد و سس سپہ سبیل جا کار و سپہ بی زمانہ جو خوار باولی جان بکینہ سکتہ دست مید  
 ... امن عطف و شفقت او مستحکم راخت بسان دل و برنس کر فہ مانند جان با بیزار نارسش پرورد و ویر کہ از سکت چشمی و بر  
 با کفی چون پنا رتی از دور و پنا رورہ و لت ساری او فہم نہاد چون نسیم صبحکامی کہ جیب کلرز کمو از لالہ حسرا نماید و سس پر از  
 نرسخ با کر و سید و کجند ملافت صید قلوب فرود و بداند احسان مرغ و لہما با ہم کشیدہ و بجاوت و محاسن کردار از انما  
 واقوان مستی و عننا ز و بزید فرست و کاروانی مخصوص و سدا فر از کتہ مجلس عشرتس چنان زیب نور میت یافتہ کہ چہر پر با بیزار  
 دیدہ چشم بظارہ آن کشادہ و جواسر ز و اہر نجسم کہ سالہا در جیب محافظ زمانہ بودہ بر طبق سیمین ماہ نشا ر مفضل تامل  
 کردیدہ طوی و شمتا دینش قامت آن سر و بوستان خوبی شد منندہ و جمل و خوشبید و ماہ تر و جمال جهان آرایش سر پریش  
 و مفضل صفای آئینہ رخ روز کترش چہ ان مٹا بہ کہ اگر کس صورت خویش در آئینہ بیند کس آن در آئینہ رخسارش چون آئینہ  
 ظاہر تود بلیت میخواستم کہ ہنغ جالش کم و لکت یادش ز خود بہ و سخن بردن من  
 مجاوران خاکبایش را توہا کردار در چشم کشند و مسافران نسیم مکارم اخلاص چون منکت از مکی بلکی بر بند بزرگان و سس پر  
 اعطس اور و داند و مستکن ان مٹا باغ تہنکی او بر بین نہادہ آید تکجنت شخصیکہ سر فرقت تمار سیم شبہ پریش نماید بخت  
 کیکہ نقد جان فدای ناکدیش لسانہ اقبال در در گاہش پای اب ای تودہ و دولت رقصان و دست اقان سر پریش  
 نہادہ سپہ سر کش کر مندس بر میان بسند روزہ یک بندہ در ورق پیدا بآب و فاقش شستہ اجرام کلی مطیع و متقا و ہمزاد  
 و لغوس سادہ موافق و مس راز ناز بنیان پر پرستش و بر خوردار و از سر و قدان لالہ عذار مخطوط و بسرہ بردار سخن  
 مختصر او صاف مرضیہ اشش پیش از اشک کہ سس مقل را احصای عشرتیر آن دست دید و حاصل پسندیدہ اش نہ یادہ لالہ  
 کہ فکرہ را اشش بصورتش کردن افراز و مناسب لک خان کلگون چنان بجای تسلیم راز با دینہ مدح و ثنا مغطف ساختہ در بیان بعضی  
 از ناثر خان جو بخت جولانہ سیم و شتمہ از قہر صاہ و جلالتش بر طاق در واقع زمانہ نسبت نماید چون برسند منصب کار مکی کلگون و  
 تمام ہر سائید بقضای رای رزین و شکر و در بین چنان مناسب دید کہ حضرت شہنشاہ ہجماہ خود بنفس نفیس بر واقعات کار سگ  
 و ملایط



# تہنج فرشتہ

مخالف سم روزہ دوم  
تہنج

و عالی مستبح گردید انحضرت را برین داشت که در آن امر بکوشید پس بر روز واقعاتی کار ملی را کہ منبیا ان اطراف جتہ علیہ  
حالات مرسل در گاہ مسیکر داندند بکس او اہش برده نوعی مینمود کہ حضرت بکبطیہ دو سطر از آن میخواند تا آنکہ باین پنج  
در اندک فرصتی سواد سلیمانی روشن گشتہ کار بجائی رسید کہ خطای مغشوش را پی تقسیم میخواند انکا و تقریبات انکچہ تکب  
نظم و اثر در مجلس ہی حاضر میبخت تا انہا را نیز مطالعہ کردہ کجا آن فارسی خوان کردید و بنوعی فارسی را خوب میگفت کہ تا  
ہند وستانی متکلم نمیشد بکس نمیتوانت فہمید کہ خیزانہ فارسی بزبان دیگر آشنائی دارد اما آن خان و الامکان با وجودین  
استادی چون در اکثر معامات دنیوی از انحضرت تعلیم حاصل یافت بشاکر ہی او اعتراف نموده بتاریخ سنہ الف در قطعہ یا تو  
کہ قیمتش با محصول کیالہ اقلیم سببہ برابر توان کرد این عبارت نقش کرد شاگرد ابرہہ سہم عادلہ شاہ ہنوز از خان ہنوز انکین  
کثرتی ساختہ چون بظرافہ حسن علی در آورد بہت بہا بون در کشت مبارک انجناب کردہ در امروز خطاب عنایتخان بکتاب  
مستطاب شاہنواز خان بستل کرداید و باین مراسم حسروانہ و عوطف شامانہ سیدہ ش پناہ محظرا کا بر کردیدہ ایوان بکشت  
باقیہ سپہ اخضر دعوی سہری نمود قطعہ نظام ملک و عمل تنہنوز خان کہ کردہ نیت خود حکمت پی رضای او  
اجرام بسان حاکم معزول امر بقصدیر نشنہ تیرہ از تقاد او اعلام ز فرم بسنرم تو در طبع آسمان وزمین  
نمادہ باقی اندیشہ جنبش و آہام مدار سپہ پنج جو تقویم کہندہ کرد و نحو کشد کہ وقت خطانج ہر اجسام بوستان جلا  
صبا قدم شد ز باغبان رضابت ترمودہ استہام کمال خویش فرمایدنی مرتب تو کندہ انجم و افلاک اگر تر کاکر  
و کرد ابروی کین چین در افکندہ قیمت حمام سپہ کتف بر فرو برد ایتام زوایہ کہ مت آسمان چو طغسل بوج پی حصول  
بچی کند ابرام دور ہان زمان سلطان جہان بر زبان الہام بیان آورد کہ بچی ہمت پادشاہ نہ مصروف بانست کہ چون  
من جمیع الوجہ قربت حاصلت باعتبار منزل کہ خلد از ناشای آن سہر افتخار بر افرازد طسرح نمودہ با تمام رسائی خان و  
غرلت زبان ثنا و دعای پادشاہ عنایت کتر کشادہ سراطعت بر زمین انقیاد گذاشت و بہجاری دولت روز انستہ  
ضری و پیشانی باہتسا کہ مندرس روز کار با آنکہ شمار عالم کون و فساد است مثل آن عماری و بحسورہ ہر بسکون ہ  
زیر سقف بو قرون ساختہ و پنداختہ از تعامش بہ کتک پائی مردم ہسم و اندیشہ عروج ہر معارجش از قبیل قنناست  
و شیاطین را از بیم ناوکت سنان پاس با نش بر امون آسمان کشتن از جملہ معاملات از لطافت و صفای منزل فرود ستا

مقاله سیم روزه دوم  
۱۵۴

حور ان پشت و علمان در ضوان از هوای آن مکان نوبت شست و پیماب و مضطر شد شش خود شید ضمایا کتر  
 و غزوات شرفش مطیع تنس و قمر بیت اساس قنبر چنین خوب کی توان بکنند که دست تحت آن صدر کمان  
 بکنند عطا کس کرده اش تا بجای برسد که آسمان از چشم اختران بکنند تب سباده فروغ بیاض دیوارش منویا  
 اینجس در مکان بکنند چوشت عرصه او پشت رنگت فیر و نه فلک مخطه خود را در آفتابان بکنند بخود فروشد صد  
 و هم در اندیش چو شمشادش شعبر آسمان بکنند تخت بار که اقبال باز کردش سعادت آمد خود را بر آستان  
 بکنند طرح آن عمارت که مرقوم خامه لطیف نگار کردید بین پنج است چهار دیوار دارد که ضلع او قریب چهار صد کشته  
 جانب شمال و دور و ازه کشته و می شود یکی در و ازه است بغایت رفعت و بزرگی و بجا است بازار که مشهور است بازار  
 تا می نواز خان باز می شود دور و ازه دیگر واقع است نزدیک چهار سو ق در برابر پادشاهی و بالای این در و ازه عمارتی است  
 متمن مسی نورس هشت از درون و بیرون بوم و دیوار را مطلقا ساخته نقاشان چیره دست صورت های مرغوب بر آن  
 کشیده اند و در سبک بهار الاماره ترو و می نمایند اول تجاشی آن مشغول گردیده و اندک شیدی صورتها می کشند بعد به تکلیف  
 و حسب طبیعت از اجاق قدم پیش می کشند که از نه کشته و است نوبت خان در آن عمارت که مشرف بر اکثر عمارات می چای بود بزم هشت  
 آراسته و در این صفت طبیعت بصفت فیضش از اختصاص بی یسب و شراب بیفش سرور و حضور نوش کرده علی اگر فرم فلک  
 ستم چینه و اول و در طلب میدهند و در وسط حقیقی آن چار دیوار عمارت در نهایت ارتفاع ششبر ایوان طولانی که دو طرف آن حوضها  
 و این صفت در شمال است و نقش طینی در نهایت زیبای و طینی که عمارت از شرقی و غربی باشد نیز ابوابهاست و در پشت بام  
 این عمارت که قوم کشته عمارت عالی ساخته و پدید آمده است که هر که از طرف عروج بر آن روزی کرد نامت سواد طبع  
 بچو چو در ساین و در عمارت و اطراف شش منظور نظرش خواهد گشت و پیش ایوان شمالی چو توره است در غایت وسعت از کج  
 و نکت و در وسط حقیقی آن حوضی است که در شمال و اطراف آن باغی است فردوس شمال و در دیوار این عمارت و عمارت  
 دیگر که در آن محوطه واقع است بسرکاری صفای شیرازی که مردی است بهر حیثیت آراسته و بطرز عمارت نورس هشت همه  
 منوره و نقش اند به عیب که لطافت اشکال و غرابت مثل خال انفعال بر عارض نگار خانه چین بناده و در خسار پیر خان خلیلا  
 انوی مخالف نشانه و در روح بخشی و فیض کنتری ریم منسخ بر نگار نامه مانی و نقش آذنی کشیده و آب روی سید و نورنی

## تاریخ فرشته

۱۵۸

بیاد داده بیت تصاویر آن دشت مسخ مانی تاخیل او حیرت جان آلود همه صورت کاشن و شکلستان  
در آسننل روح پرور معنور تو کوی مگر جام کجیرویت منقش در شکل بیفت کثور از پر گوشه آن آسمان ماه و چهره  
تابان و نغمه کناره آن کانت ناهید و کیوان نمایان بیت سبلی شد از پر تو تش به شناس فروغش کج  
بیب قیاس اگر خیمه بیرون زند نور او شود دشت و در وادی طوراو بهر گوشه سینه دار و نمان مر و اقیان  
آسمان آستان و باغ و بستایک در اطراف آن کاخ و ایوان واقع است کل در میان در کن روجیب دیده و روان گذشته  
و چمن چین بزه و شکوفه در نظر صاحب نظران جلوه داده شیم غنبر برینش چون شامه غنبر تر عطر کستر و روح فترن و نثر  
جون انفاس عیسوی جان پرور و در تخان کویش در لطافت و خوبی چون شاخ سدره و طوبی و نازک شمالان نوحی  
چون سسی قدان در کشره و محبوبی سفیر مرغان خوش گوشش از صخره داودی خبر داده و لطافت آب روانش در جلوه  
اسکت از دیده و حیوان کشاده اشجار میوه دارش از کثرت آثار چون پیران پست خیمه کلهای آتشش چون آتش وادی این  
از شجره دیمیده و خوشه انگور ملاوت آیین بر فراز تانک مانند پروین از طارم افلاک آویخته و انجیر پذیر که دست صاف  
قدیر و آلتین بنساده چون کوزه نبات و شیشه اکین انجیر کوی زرتین تاریخ از میان بکت بنر کوی مسرور از  
سپهر احتضار باطلان گشته و حقه زدنکار تاریخ در طاق مشکبهای اوراق اشعار نشان از آتش طور داده بیت  
خاکش از بوی خوش غیر کثرت میوه آیش جو میوه های بهشت میوه دارش از بزمندی کرده بر کف سجد و سجد  
میوه آیش بیرون زان اندازه جهان از تازه او چو جان تازه ناک انگور کج سنبله دیده در حکم خود سپیده  
شاخ نایب و بکت تازه ترش خنجره نشاند در کج آب در زیر سبزه های جهان سبزه بر کرد و آبهای  
همه دل بود چون مسیانه ناز همه کجا بودی منیب کجی خا کل چنپش در نور بخشی از خورشید تاج گرفته  
و ناسگفته سخنش در کثرتی از جمشید باج سینه کله کل کرده اش از میان بکت انجیر یخیزا از حیب موسی برآمده و کل  
دانش ابره فلک راز کس خویش کوزه شفق فلک داده و از امارات مبارکی عمارات آنکه چون منزل حبه مرقت ساخته  
دور و آینه گردید تاریخ نیت و سیم ماه ربیع الثانی مشد عثر و الف از مطلع امید خان کیوان ایوان کوب خاتره سعاده  
از بخت محکم میرزا علاء الدوله طلوع نمود بخش عالی ترتیب یافت اکابره و شرافت بلده فاخره بیابان پور لواز م نیت و مبارک

مقاله سیم روضه دوم  
شماره ۱۵۸

مقالہ سیم روزہ دہم  
۱۵۳

نظیر سائیند و گلکند و پذیر مولانا فیضی کہ در آن مکان است در آن وقت قصیدہ در سنگ تکرار شدہ کہ گزرا کیست  
 بیت انان است قصیدہ زخان تہ نسیانی باغ جان آورد کہ آن سال از کام باغبان آورد  
 شہد رویی بن نوکل بسان افروز چمن چمن گل قندت بوسان آورد قمر میزان جا داشت کین ستارہ سحر سپر  
 برج حسہ ایگان آورد ہزار و دہ ہزار سال ہجرت بنوی چنین شمار حکیم حساب دان آورد کہ در کنارجیات بہ  
 لطیفہ غیب طلاء آمدہ بن شہنواز خان آورد مسافری زویہ جہان را رسید کہ بخت و دوستش از بھار مغان آورد  
 زہر را بچہ طالع بجا پوشش منہ بر فکلی گلاب در میان آورد ایچ ایچ حرکات سحر و جادو زہر طالع این قدر  
 دوستان آورد بخوم طلعتش از اقصائی چسب بند یعنی دانش در خاطر بچنان آورد کہ عند ایچ اثر دولت ابر پیوند  
 فراز مطہ اندیشہ و خان آورد و از ہمہ خوشتر و مبارکتر آنکہ چون چند روزی این سوگند گذشت عدالت نہاد کہ در مقام ترقی  
 مہر الیہ بود حتمہ تنیت قدم سوو و مسعودارادہ فرمود کہ منزل بہشت آسان تہیب آورد و پادشہ و منزل شہنواز خان با  
 عین رساند و جناب خان برین معنی روح فراتر کشتہ در سامان لوازم زیبہ پوشش و ہای انداز شدہ در تہہ جشن و طوی  
 بزرگ کردید و پیشکاران عطار و فطنت بطوطی و فرزندان قضای وقت قدر قدرت باستان بزم صہب و پیراستن مجلس عشرت  
 مشغول نہد معنی آنوار است جہان نماز بھوش است بر طرف آراستہ و شب بہر نہای سہب کہ در رفعت و مغاسر نکند اطلاع  
 نیارند و در آن وقت کہ آفتاب عالم یعنی سلطان بندہ نواز از نشیمن کاخ و خاہ بہر شکاس سعادت کہ قرین بساط  
 سیمانی است سوار کشتہ منوجہ بیت الزلف کردید شاہنواز خان در کثرون پای انداز شدہ از دروازہ اول قلعہ تا گلزار  
 ندیس بہشت و خوش شش گز شرف بند بخت و طمس مصری و دیبای شستی و نعل فرکی و اسآوری کجراتی و دیگر اقسام شہانہ  
 بسج و زرد و ماتہ بہار یار است و دو طرف بازار کہ مشہور است بہ بازار شاہنواز خان نوعی تہیہ بندی نمود کہ کوچک حضرت  
 شہر جاپور بہ شہر و تاشا آمدہ مردم کہن سال کہ نزدیک بہر طبعی رسیدہ بودند از مشاہدہ آن بکشت بخت بدندان گرفتہ  
 عترت نمودند کہ در ایستہ سالہا چہین آئینہ بندی کہ گفتش کاخا چہین ہست در جاپور واقع شدہ و حضرت سیمانی چہین  
 در آمدہ عازمان و مقصد بان خود را کہ در اطراف سکاسن میر قندہ انپیش نظر دور نمود و در کمال تازگی و آراستگی دو طرف  
 آنرا تاشا کردہ و بسج خصوصیت نظر آوردہ چون بمنزل خان گلکند شاہین رسید تحت سکاسن را نگاہ داشتہ و بخت

# تاریخ فرشته

۱۶

یکماست بجز مجسمات و بجز ایوان پیش درگاه مشغول گشت و بعد از آن متوجه عمارت نورس بنیاد شده چون از نظاره مقاله سیم روضه دوم  
اش فضای طبیعت لاله زار گشت در آنجا شنشاه مجاهد بسطاطی طرب اشارت فرموده پیشکاران ماه سیما بساطش را  
بسان چسره پیرخان چین و چکن با قسام اعلیٰ زینت داده محسرتای بخور به عطربیزی در آوردند و ساقیان لاله  
بها همای شراب نورش گزار طرب را نصارت بخشید و معیان خوش آواز میغسره و سرود نوبهار مجلس بالاطافت دیگر دادند  
بیت خوش آئینه بز می چرخ سازان زمینش علی بند روی نیاز بمویش طراوت ده سرخ  
زینش بساط اسکن سنی زمان کرچ بس طرح مجلس شید بترتیب این بزم بز می نید انگاه بهار و ادون بعضی از آن  
و معتربان و مجلسیان و شاعران مانند اخلاصان و یاقوت خان و شهاب عثمان و شکره خان و حمید خان و میر  
اروستانی و مولانا ملک قلی و مولانا ظهیری تبریزی و مولانا حمید رگاشی مثال و جب الاقبال صاحب کشته مجاهد گاه  
انجامت را که در باب سعادت عبارت از ایشان است بان روضه ارم نشان خوانند بیت منادی جمع  
کرده همه ما را برون کرده ز دنیا محسره ما را اب پروردن زبان خسرو نند ز مخصوصان و نزدیکان می چند  
و بکنان بعد از ادای دعا و شامی شنشاه زمان زمین خدمت بویده بر اطراف مجلس ارم نظیر استاوند و مولانا  
قلی و مولانا ظهیری قصاید و انواع شعر دیگر که مناسب وقت بود گذرانید و همین وقت سرین شنشاه هم تکیه خصما  
یا قند و خوانسار لاریان چاکدست و بجا ولان پاکیزه اطوار بر ساعت مایه های رنگارنگ و خردق نقره کا و مجوار از اذیه  
و اثر به خوشگوار و فواکه و نقل می شمار حاضر گردانیدند و بعد فریغ از کشیدن طعام و تاثیر جام مدام نواب شایه نازان  
لایق قدر شنشاه و فراخور اخلاص و بندگی خویش اسپان بازی و اقمه رومی و شامی و غلامان حبشی و کربجی و دکنی  
پیشکش گذرانید برود و خوش جمع معتربان و ارکان درگاه را بجلاج فاحشه رنگین ساخت و چون بساط جشن  
و طوی منظوی گشت شاه فریدون حتمت قامت قامت خان و الامکانزاکره بعد از خبری بجلت خام است  
بیکو از شنشاه چون نقد و دو پستک مرضع کرانایه و چند سرپ بازی سر او از فرموده و ولایت جیلون که از مضافات  
دابل است بجز چهل فریه اضافد جاگیر قدیم او نموده بدولت و اقبال بجانب دارالامارت نوبه فرموده خاص و عام از شاه  
منزل آصف جم هت شام و اداب مجلس داری آن خان و الامقام گشت حیرت بندان گرفتند و بساط انبساط گسترده و رقم

# ابراہیم خاں شاہ شہ

مقالہ سیم روضہ دوم  
خداوند

مسلی بران جناب کتبہ از جادو مکارہ و عناد و حسد و غنا و بنا بر آنکه پیش ازین حرف برادران نواب تقی میری که مذکور گشت بر دست  
بخت خامه سحرآمیز و در جب کردید که شکر از احوال ایشان نیز بیان نماید خواجه معین الدین محمد که بزرگترین برادران بود نصیحت  
بہن و عیال و اقارب و اولاد و شوهر بانی و عیال تمام داشت بعد از تقرب یافتن شاهنواز خان بخدمت سلطان زمان  
بانگش بدنی از شہر بارہ بجای پور آمد و مجلس حضرت مشرف شدہ منظور نظر تربیت کردید و با قطع لایق اختصاص یافت  
در میان زودی و او احسن سنا احدی و الف از خجماں ناپا یاد در کہ است و در حین شریع روان مسو این اوراق چون  
بر بہین وی حاضر شد و بعضی از جلسہای انس کرده این بیت بخواند **بیت** کہ شنیدی کہ در این بزم  
ہی خوش نشست کہ زو آنست محبت بندامت بر خاست بعد از آنکہ تجھیز و تکفین وی مشغول گشتیم با آنکہ موسم بہار  
بنوہ ناگاہ سحاب رمت بہر رسیدہ ہوا غمت اصحاب لغت طوفان ہاران عیان ساخت **بیت**  
بر آمد ابری از روی آلودہ فرو بارید سیل از کوه تا کوه و فرزند ان از مینہ ادمت غریب کہ چہ سال بود منظور نظر  
شفقت بہ شاہ کردہ بی غیہ و تبدیل با قطع پدر اختصاص یافت و در حجرہ عطوفت عم بزرگوار پرورش یافتہ کہ کاتب  
منوہ از اہل سعادت و خواجه ہر امیب اللہ کہ کوچکترین برادران نواب خانی بود خبر فوت خاوند معین الدین محمد شنید  
از بہ از منوہ دکن کردید و بمقام نواب خانی مسعد شدہ نوزم سنا پرسی بجای آودہ در سال دیگر دو سنگام و معنی  
الدام با بیزر زحمت نمود و چون از جانب خان سعادت نشان تجھیز سجد شیراز کہ مندرس شدہ بود مامور بودالی الا آن  
بان بلند است خال آرد و مرسل مبلغ گرامنہ از سرکار نواب خان جتہ مسعد مذکور از جی پور شیراز رسید و دو اہمہ وار کہ سرت  
شریف کہ شتری طبقات شریف سجد بر سر چہار سوی عن صر خریداری بر خیزد و سر چہا سہ نفیس کہ جوہر عالم کون از کان  
رو این مولیہ لیا و ہمار ریزد نصیب آن خان خدا خوان خدا شناس گشتہ آسبی و گزند ازین اگمال بخت و اقبال سزا  
مقدامات گشتہ شدن ابراہیم نظام شاہ ثانی و غالب گشتن سپاہ عدالت پناہ بطف و کریم گشتن  
المنہ لہ کہ این دو دودمان رسیع الشان نوبت خلافت و جہان داری بشہر بارہ ویشوکتی عدالت قرین رسیدہ کہ توایم  
یکانس بصفت کاظم بیان مرصوص مخصوص است و چہا باش سلطنت و تاجداری سلطان عظمت آبی و اس  
نہ در کاہ و شش استیابش بخت و من دخل کان آما من بخت صورت ہر حصول کہ تقبیل خاںش بر صغر خاطر گشتہ

# تاریخ فرشته

مقاله سیم روضه دوم  
ششم

قبل از آنکه بر بیان تصویر جسد اطهار رسانند بقدم سرعت از کمن خا بصرای ظهور رسد تشریف بر موهبت که درخت خاند  
وَلَيْلِي خَوَاتِيمُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اذ خار یاقه قامت آقباش بر روز با کتاب آن شرف کرد و ما چه اعلام غلغله  
کامینا کوکت در میج یوقد من شجریه مبارکه بر سر دیار که بر تواند ختمه روزگار ظلمانی متوطنانش منور گشته و صحیفه  
حسام فیروزی انباش که مصداق یکاد سنا بوقه یذ هب اولو الابصار است در هر مقام که از نیام تمام  
بیرون آمده سرهای مخالفان کوی میدان گردیده آوازه یاسر و طوت او با کتاف مشرقین و اصل و میت کتوب  
کشایی و عدو کشی با طرف خافین متواصل هر که ارتسد باد و قهرش از مرکب مراد قاده دیکر پایش بر مرکب  
نرسیده و سر که از حلقه اطاعتش سرچیده در پای پلاکت پرف تیر محنت گردیده دلیل بر تحقیق این معنی و برهان بر تصدیق  
این دعوی و اتمه ارکان دولت ابراهیم نظام شاه بن بر شاه است که تفصیل آنرا مشاطه کلکت شیرین کار بر چهره  
روز کار می نگارده شمس از اقبال شاه جهان در نظر جهانیان جلوه داده مرقوم خامه زر نگار مسیگر داند که چون پاد  
جهان مطاع حصار بگلوان را از قبضه تغلب کریشان بعین کر بر آورده همت بر دفع معاندان دولت قاهره گاشته  
بعضی از امرای ده گاه را که سر از کریمان طغیان بر آورده بودند از منصب ایالت و ریاست معزول و مجوس گردانید  
فاطر از دزد خاکی و آتش آستین جبع فرمود و بنا بر آنکه از حرکات و سکنات برهان نظام شاه غبار کلفت بر حاشیه  
ضمیر نور خدا یکان اعلی ماه یاقه بود سه سواره هیولای تلافی و انتقام که از شیم مرضیه سلاطین صاحب تکمین است  
کرد خیالش مسیگر دید انا ماثات و اغافه نیک که از اوصاف سلاطین عالمیقدار است مانع برهانی الضمیر شد و میگذشت که ماده  
و فساد بیجان نموده خاک و ماه بطور رسد که ناگاه در خلال ایحال بر شاه در قدرت شاهزاده اسعیل سنگت جناب شیشه  
عده و پیمان زده و پیمان خورد و نسبت که اصداق میت اصلاح فاند چه که چون جبر سر و ج شمراده با حمد نکر رسید بقصد امانت  
او شکر کرد آورده و تجبیل روانه بگلوان شد لیکن در حوالی قلعه پرنده خبر گشته شدن عین الملک و کر قاری شانه  
شنیده از سواری خود پشیمان شد و پس سر خاریده با حمد گرفت و چون در آن قدرت قلعه چند کوفی که علی عادت شاه  
میامن اخلاص مصطفی خان اردستانی مستخر گردانید بود از حوزه دیوان ابراهیم عادت شاه بیرون رفته بقدرت کفار کرمان  
در آمد هر پسته رای عیب کر که در آنوقت بکنه با طایر الملک ساخته بود با خود جنم و یقین کرد که عدالت پناه بر پشته

مقدیم رنده دوم  
۱۰۳

آمده لشکر باخته و دو خاوند فرستاد و از مرقعه پسند گرفتند که یکی از راجا گرفته است بولایت او نیز آسب خواهد رسید تا  
 بیان مشزون و طول کردید و عالی شاه پسرین الملکان که بعد از کشته شدن او از محسدر که گریخته پناه با و برده بود گفت  
 علاج این مضر است بر آنکه با برغان شاه والی حمید مکر اتفاق نموده شما از نظر طرف و او از نظر طرف برخی از قلاع و کجک  
 عادل شاه متصرف شود تا تخفیف در استیلا ی او شده خاطر از این جانب مطمئن گردد و رای بکنده آن رای را پسندیده و نظر  
 پیغام نمود که استیلا و تسلط عدالت پناه از حد اقرون است و میر آن است که عفریب مغزت سپاه او بسلاطین و حکام افغان  
 دکن برسد در این باب مکر بر اصل نماند و کاری کنند که این اندیش فراغ حاصل آید بر شاه که مشتاق چنین صحبت بود در آن  
 ام بهمدستان شده قرار داد که رامرج قلعه یجا پور و مدکل متصرف شود و خود قلعه شولا پور و شاه درکت را بجزه تسخیر آورد  
 پس مقدمات سابق مثل ساختن و سنگین قلعه میکلید و از حوالی پرند و بی نیل مقصود در کمال الفعال با حمد مکر رحمت کردن  
 فرمودش مطلق کرده باز در مقام لشکر کشی شده مرقضی خان بجوار سپه سالار ساخته در غنچه ماه جمادی الاول سنه ۱۰۳۰  
 با موازی ده دوازده هزار سوار مستعد و کجکل بصوب مملکت عالم پناه نافرو فرمود تا ممالک حرسه را بجا روبر تخت باز  
 رفته شاه درکت و شولا پور تسخیر کرد و رای بکنده را نیز فرصت شده بعضی از قلاع سرحد کرناٹک از تصرف کاشترگان  
 صاحبقران بیرون آورد فرد زهی تصور باطل زبیبی خیال محال مرقضی خان و سایر امرای نظام شاه بعد از طی مسافت  
 چون نظام سرحد پرند رسیدند و معلوم کردند که هنوز رای بیجا مکر از بیم آتش غضب پادشاه عدالت کتر قدم از مکن  
 خود بیرون گذاشته اند بشانک گردیده در پانچا تو قف نمودند یکت قراول و تا با جیان شکر ایشان بخت با و جیان  
 حرسه تاخت برده فرامت و تلویش رسانیدند و پر تو این پیشگاه بر صمیم سر نیز عدالت پناه نایقه با مرای سرحد فرغانه  
 و آجب الادعان در باب تادیب مکر کوشمال مخالفان صادر گشت و در بهمان چند روز از یکت بهانه که در جنب امرای نظام  
 نظام مشایخی حامی داشت قدم جزات پیش گذاشته در ون ولایت عدالت پناه اعلام جبارت افراخته بود از دست بردار  
 عادل شاه شیرت بلاکت چنیده رعب و هراس قام بر ضامیر سایر نظام مشایخه غالب گشت و این حالت بتوطنان بلده احمد  
 رسایت کرده و در او حسد ماه جمادی الثانی از کمال غصه و حسد مرض مزاج و مانع بر مان نظام شاه از منباج عتسلا  
 منحرف شده تب محرق عارض ذات وی گشت در نسیم حجب الرجیب مرض منجر با سهال خوبی گردیده از انتشار این خبر

۱۰۳

نوروز



# تاریخ فرشته

۱۵۳

شورش عظیم لشکر او که نزدیک قلعه برنژ تزلزل نموده بودند پدید آمده و خلاصان حبشی ناده که از جمله غلامان و دوستان نظامیها بودند در آن معرکه بزرگتر و صاحب شوکت تر از کسی نبود جامع امرای حبشی و دکنی اتفاق نموده سوار گریبان کینه و نفرت بر آورده خواست که بطریق زمان جمالخان بنا بر عداوت جنلی بقتل و غارت مرتضی خان و سایر غریبان پرداخته اثری از آثار ایشان نگذارند در این شان امرای غریب برکید و ضرر او واقف شده با اتفاق انبیا جنس خود سوار شدند مرتضی خان و آسده خان قزلباش و بعضی دیگر از غریبه بخیل تمام با هم در شتافتند و خلیفه حبیب و قزلباشخان با جمعی کثیر از غریبان پناه بولایت عدالت دستگاه آورده از چنگت آزار حبشی و دکنی نجات یافتند و از شنیدن آن حبشی که در آن آثار مرض بره نشاه روی در ترازینساده چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد از پنجهان پر خفته در گذشت و ولده او ابراهیم نظامشاه قایم مقام پر شده میان منجوی و دکنی پیشوا و کسب السلطنه شد اما امرای حبشی ناده که در جلاست وقت و فساد درجه عالی داشتند باینقدر عنایت که والدۀ ابراهیم نظامشاه جمیه بود و غریب و مصاحب و ندیم او گردیدند و میان جوان بیعلاج بود علت طبیعت که با شسته خاموش گشت و در بیوقت جتیان و مولدان و دکنیان کوتاه اندیش مستعدی که موجب خرابی مملکت و سلطنت باشد پیش گرفته و بای از حد نوبت بیرون ننماید نسبت با یلیان عادلشاهی که در آن عهد و در بوند شرایط تعظیم و تکریم کما به توفیق بجای نیامورند و دوم آنست یعنی و پشمیری زده در این نیکو و سخت افراسنده و آنرا فانا اعمال ناشایسته از ایشان صفت ترازید پذیرفته ساعت بساعت ابواب خست و وحشت مفتوح می گشت و این منتهی بوج مزاج سلطان عدالت کسیر نموده و بسبب از دیاد و کدورت سابق بره نشاه گردید و در بهار ترو دی رای شهنشاه که کیفیت عواقب امور پیشین از ظهور علم الیقین دانند و کلیت مقادیر اشیا قبل الوجود بعین الیقین بیند چنان اقتضا فرمود که جبهه تیره و تاویب مفسدان بی عاقبت پای در رکاب طفراتساب آورد و سوار باب سخت را پایال خشم و قهر سازد و لاجرم منجهان حبیب و سلطنت عصاره ذکا بعد از تحقق الظواهر و آثاره الظواهر ثوابت و سیاره صالح سلطان که خانه ماه تابان و بجهت دفع و رفع اعدا شتابانست اختیار نمودند ارکان دولت و اصحاب معاوت حسب حکم پادشاه جهان مطاع عالم مطیع در سخت که با تحسین و تکرار داده بودند خیمه و خیمه و پیشخانه و بارگاه بجنب بهمن عالی فرستاده از غریب کوس و ناله نفسی در زمان وزمین از پای درآمد هیت برآمد ز کوس و کور که غریب زبیر تاب شد ز سیر مژده دیو و متعاقب آن صاحبقران سلیمان مکان پای

مقاله سیم روم دوم  
۸۵۵

مقاله سی و نهم  
تاریخ

فتح و ظفر از سرسلطنت برکاب نصرت استخواننامه زین رادستان نیکارخانه چین ساخت توکونی شد بزرگسیم  
تندباویت سلیمان زمان بران مصطفی العنان با نسیب حضرت ابراهیم دوران بران من فلک الافلاک است  
که یروز آفتاب عالم تاب راز مشرق مغرب رسد و نیزگی است که یکدم ابق و دسر در عرصه شتاب شتاب نمود  
بیت بنامه بان خیش آنگه دوران که فریدند از وصف او داستان ننگ سجاد و پلنگ تپال  
سوار عقاب وزین رانندال که بوی باه و که قلمه آب کران چون وزنگ و سبک چون شتاب

بالجود در روز اول که بیستم شعبان سنه مذکور باست که کب مشهور در همین علی نزول اجلا فرموده اسراف و انرف  
آن صغیری مغرب خنم عساکر برام انتقام گشت و با سیم عم فرزند سامی آن ساه آله بنزد و سه ماه رسید امر او  
سپاه در آنجا ملازمت شاه بجز به شریف کشته و یکی خجعت و در خنم صبح و سپان عراقی و عسکری سرافراز کردید ندر ایات  
حضرت آیات راز خنم بعبوب شاه و آن محک فرمود بیت بیل و شمشیر شاه کردن فرار روان شد  
ز جاسپو عمر دراز بدان عیب که اگر ساکنان همه نگر بخلافت از نه ساه از راه عناد و فساد منحرف سنا از سیم غلبت مستقیم  
انلاس و دوستی اختیار ما بنام جوی از دم مناسب کب سن یاد رگاه فرشتاده زبان معذرت و استغفار کشاید هر آینه  
از نه خنم سپاه بهرام هشام امین و محفوظ باست که اگر از عدم مساعدت نخت از شاه راه مطاوعت و متابعت نخراف  
جه از بادیه ضلالت و عوایب بیرون نیانید به تیغ قه و سیاست و اوتش ماقه بگرداب محنت و غرقاب محبت گرفتار آید  
و چون قصد و ارادت سنشاه زمان این بود که سرمد عمان ابرش جهان نورد کرد و آن خنم کشیده داشته هر روز یکروز  
بیش و کم راه میرفت و گاهی بود که سرزمین خوش نظر آمده پیشش روز مقام مسی کرد که شاید ارکان دولت نظامشاییه  
نکرده خود بشیان شده از در عالمیت و موافقت در آینه بکارم اخلاق پادشاهانه که بهانه طلب بود از سر جرایم که گذشته  
وی عفو و بخشش در جامه حب انجام ایشان ریزد و کینت لشر شفاقت و مد بنخند انجان پیش و پس آنها فرو کرده بود که مقصدت  
سلامتی را بخاطر نخت ما تر آورده امعان نظر را کار نسرمانید یا نصیحت و پندار ماب و انش و خردور کوشش بهوش عاود  
بکفته ایشان عمل نایند بعد از آنکه ریات نصرت آیات خسرو و الا کمر بعد از طی منازل و مراحل بقصد شاه در کن رسیده سر پرده  
عظمت و شکر باری بنزود ساکت و قبل افلاک افزا گشت و هوای آن سرزمین که مشتمل بر انواع کلهها و ریاضین

از فها بگو

# تاریخ فرشته

از چهار مرکب جهان پیا خالی بزرگ دیده در امکان حجت نشان توقف واقع شد هرگز به طاعت و نشاط بسوزانند مقتدرت لشکر کشی و دشمنکدازی در پرده تاخیر ماند درین اثنا اخلاصخان مولد و بعضی از امرای دیگر که دور براسیم نظام شاه فرو گرفته بودند بکثرت جمعیت مغرور گردیده به هیبه اسباب قتال و جدال اشتغال نمودند و صورت باطل آمل و انما لیل امانی بر کوه خیال از نسام نموده نقش قصورات محال بر صدف دماغ باطل اندیش کشیده و بی تامل و فکر عنان فخر نفس بچکانک هوا سوختند و در خندین بیخیاس و مرکب و اسلحه افزون از حساب بر سپاه نفرقه کردند و در عازمت از اسیم نظام شاه که در این امثال این امور چند آن اجتناب بود قدم در راه جسارت نهادند و در مرتبه نادانی سر اسیمه در مطبوره جهان حیرت زده شده حتی منازل مینمودند تا آنکه باسی سوار سوار بر توب و خمر زن مینامد پایدار از راه کردار بتجسس و سرقت تمام بر سر راه سپاه چشم گم گم گم رسیدند و به بودای فاسد آغاز خط و خطت نموده و عمارت و محافل پیشه ساخته بطریق برهه شاه رایان بجایگزیدند که سوار و خن کداز انحراف بودند در تاخت و تاراج قصبیات و بر کنست سر داده و بی غیره ترغیب و تحریک نمود و این او همیشه از بیخه و توب خشم و قدر خفتت صما حقران بی بیال شده بزرگان مبارکش جریان یافت که تزاو و تبار عسکری عظیم بود و در این یورش برفق و مدار بیش می آیم عرف حجت غلامان جنبی و دکنی ایشان را میگرداند که خوشنوت و جلادان گزافه استند از راه مصالحه و ادب پیش آنها گزین بر وقت تمت ما واجب و لازم شد که حسن و سزای خود را بی دتیره کاری در کنار ایشان نسیم و بی ادب از آنها بواجبی داده عزیمت خسروانه بر رفیع احد انکار بچیم پس این قرار داد از موقوف سر بر کردون میر فرمان و اقبال آنها صادر شد که امر او سران سپاه و جهات استند در کمال تجمل و حشمت بیستادگان در تهنه و فاصه خیال از سلا صداران و خواه داران مسلح و کمال گردیده بعظمت و شوکت هر چه تا متر صف آرا شوند و بتاریخ مسجد بسیم ذمی قندهار کنگه یعنی ثلث و الف در صبح سعادت که فرزند ان کار نامه ایجاد و تکوین است میان زمین طناب آفتاب در میدان سپهر ناجردی مرتفع ساخته از غنای و غنای و غنای آن جهان بوقلمون را منور کرد و این بودند شهنشاه بنده قدر جوان بر قصری که بیرون قصبه شاه در کت واقع است برآمده در فای احسان بروی خلق کشاوری سلام مردم بگرفت و فوج فوج عساکر مضبوطه قدسی در آورد و کیت و کعبیت لشکر ظفر اثر سنا طرا شرف رسانیده انجام مطالب و آداب ایشان فرمود

مقاله پنجم روز دوم  
ششم

سپاهی همه نیزه و در شمشیر زن از فرق سر تا نعل مرکب غرق آهن که در محاکات و اخطار جان و مال در بازند و به تیغ  
آباد و پیکان آتش بار خاک محرکه در دیده های اعدا نیزند و بعد از عرض شکر از منادی غیب ندای فرح انسانی  
آن کشتیمو افتاد جانی کم القمع بکوش پیوش شنیده حمید خان و شجاع خان را با موزی سی هزار سوار تیغ کذا  
کیوان اقدار حجتی مقابل و مقابل نظام شاه نامه فرموده و برای حجت و الزام بکرات و مرآت بحمید خان و شجاع خان  
گفت که در عهد مقدس ت حرب باوی ساعی نند و توشش و در جهت بولایت و شکر نظام شاه نرسانند تا اگر  
دشمنان علم حصار است افزائت خوانند که در احوال غنمت بیرون نمانند و بساخته و بنورد آگاه کشته صف جدا لایا  
می باید که بست از راه سپهر شاه شبی طلب از او ان بنده عالم العالیون آراسته است و تفع کرده اند و نبرین بند قابل  
ناکیر با پناه جویند و از روی در سن فیل و رخ حسیج داده نهم و فل را به پیاده کنار بساط شاه مات سازند قصار امرای  
نظام مشایی فاصمف را از دست نداده و محاربت و مقابله که عواقب آن در پرده غیب مستور است میل و غیبت نمود  
فیصل آن پورش بعد شمشیر آبدار و قطع آن محبت بجا که خجرب کار گذار رجوع کردند و در عشره ماه ذی الحجه قسم  
در سرحد مملکت این پادشاه قضا قدرت که آشته خاسخه و سمر حرب نظام مشایی بود حصار آهین از توب و ضرر زن  
دور شکر ساخته از بهار ابرنجیب و در میان با یکدیگر مروط و شکم کرده اند و قلب و جناح ترتیب داده آگاه حرب کشتند  
چون ایمنی مفهوم حمید خان که دید آمار قسم در چشم به پد آمده بین غنم در حین شجاعت ظاهر و با سکر کرده اند و پرتو  
القاب بر ترتیب سپاه انداخته و بمنه بسپهیل نان خوبه سوار و غیر خان حبشی و میر و شجاع خان و شکر زه خان مقدر  
کرده اند و خود در قرب جای گرفت و مقصود خان شکر فیل که از غلامان کرجی بود با فیلان کوه سپهر پادشاهی پیش  
قل باز داشت و بدین طریق طرف خشم ستاده بعد حصول قارب اپی جانستان سنان بحجت انعام حصار ابدان و نقب حصن  
حصین جان روان شد و یکت برق آسای رعد صدای غلوه توب و ضرر زن برای آهسته ام اساس حیات در میان  
کین متر و کشت و بعد فراغ از استعمال آلات آتشی مبارزان حصار و شتوار مرکب مرداکی بهمیر سبیز  
از جای برانگیخته بر یکدیگر حمل آورده کشتند و به نیزه های خلی چون خسرو بنر عذاران هند فتنه بگیرند چون مرکان عاشقان ستمند  
خونریز بر یکدیگر حمل در کشته چشمهای خون از چشمها ظاهر ساختند و بساطی متشس و فرشی طون بر عرصه زمین کشیدند

مقاله سیم روضه دوم

ایات شجاعت برافروختند بپیت نبرو از نمایان آیین کسل پر از شمشیر بپراکنید دل پویش  
 روزی گشته گرم خیزد و فاون از دم شرم و پس از آنکه از دود و لهائی استعمال آلات آتشبازی قضای  
 پسر نگاری تاریک کشت و از شمع و ریح و عکس مشاطل سلاح قضای معسر که پر از برق گردیده قلب میسر و افواج  
 عادلشاهی بجز حکمت آئی سنگس یاقه جمعی شیردوایه بصرای ناگزیر فاشتاقتد و برقی خسته و مجروح روی  
 در دایه میسر نام نهاده قریب هشتاد فیل در معرکه گذاشته لیکن این معنی عین فتح بوده اعلام ظفر انجام  
 سپاه عادلشاهی مرفوع کشت بیان این سخن آنکه در آشنای گرمی بسنگامه کارزار و دود آتشبازی اخبار میدان سینه  
 هم آمیخته چون باد از جانب مخالفان بود طرف صفوف میسر و خدایگان عالی از رسم پاشیده بر تبه تاریک کشت  
 له جوانان و بهادران از کارزار برآمده ایشانرا مجال توقف نماند و جمیع امرای نظام شاهی تمنعی حاصل بر فتح  
 نموده یکبار حمل آوردند و فتح قلب و اکثر افواج میمنه مانند صفوف میسر از رسم پاشیده لشکر نظام شاهی بتعاقب  
 و تکمیلش که بختگان مشغول شدند و بر ابراهیم نظامشاه از مقامی که عقب لشکر گاه خویش برای عدم وصول  
 آلات حرب و ضرب اختیار نموده بود از مناسبت نفرقه لشکر عدالت پناه یقین فتح کرده در غایت حضور  
 و سرور مرکب را جهاندیده با معبودی چند پیترتند و سهیل خان و غیرخان و برخی از امرای میمنه عادلشاهی که هنوز بقا  
 و جدال پیروخته در کنار ایستاده بودند چتر و علم نظامشاه شناخته متوجه فوج او شدند و مقصود خان ترک هم بقصد  
 هشتاد فیل کار آمدنی با ایشان پیوست جماعتی که ملازم رکاب نظامشاه بودند با تعلق گفتند که عدد جمعیت پانصد میسر  
 و جمعیت غنیمت قبایس از هزار متجاوز میباید صلاح در آنست که از معرکه کنار کرده چندان توقف نمانیم که امرای مجتمع  
 شوند بر ابراهیم نظامشاه که در اصل جوان و شباب زده بود نشا شراب نیز علاوه آن گردیده التماس دولتمداران  
 و مقربان مبدول نداشته گفت برادر کو بکنت من بمعیل در جنگ دلاور خان روی نه گردانیده اکنون من از  
 سهیلان خواجسه چگونه کناره جویم آن گفت دشمنی از خلاف بر آورده و بده و دوزده فیل مست و اندک مردی  
 بر فوج عادلشاهی حمل نمود و بقدر امکان ترود کرده داد مردی و مردانکی داد و در آن اثنا بنا بر رسم و عادت کلاه  
 که بر کس یاقه است از کین نشستن قضا و کمان کشیدن قدر هر چه معطل ابراهیم نظامشاه بگری رسیده در ساعت نقدی

بخارین بهشت پرد میت و می چند شمرد و ناپیشد زمانه بخندید کویز شد مقربان و ترویکان  
 بی و کوشش فراوان جسد پادشاه خود را که از شامت تیزه غلامان حبشی بر خاکت هلاکت افتاده بود برداشته  
 ؛ و ال خو پچکان و دیده اشک قشان راه احمد کمر پیش گرفته و از ششیع این خبر که تند باد حوادث نهال حیات  
 ابراهیم نظامشاه از چمن زندگانی خرد شکسته است تمامی امرای حبشی و دکنی احمد کمر که بتاراج معقول بودند مصداق  
 لا قیسطیغون حیکله ولا یقتذون سبیله کشته سلسله جمعیت ایشان از بر ریخت و بخت و محنت فراوان  
 نیم جانی پکت پاسبان بر دند و ربه و خلاصه و چخانه و فیاضه نظامشاه بغارت داده دولتخانه صاحب خود را  
 مناصل کرده اند این فتح در سلطنت و کبر فروع است عادلشاهی منظم گشته روزگار به نیت گذار باین نظم نظم  
 میت زمان تازه از سپهر بلند بفتح و کربان فریورمند بمر شب که مدد طوف کردون  
 چراغ تراروغن آهون کند همه روز خورشید باناجند پانین تخت تو بند و کمر و از نوادر و خسراچی که در سیو  
 روی نموده بسیار غنیه لب اغد سزای قلم و ذریعه طوطی طرف ادای کاکت خجسته رقم در این کتاب درج میاید است  
 که چون امرای قلب و میره قدم از دایره ثبات و نهور بیرون نهادند بسیاری از سپاهیان چنانچه رسم منظر مان است  
 پیش و پس خود را بمخاطبیاورده بجمال تعاقب سیاه باحصار شاه در کت مسیح با عثمان باز کشیدند متفق اللفظ و المعنی بود  
 شاهنوازخان چنین نقل کرده که دیر وقت عصر تقارب فیتین دست داد بازار کیر و دار و رواج یافت و باد بی نیازی  
 وزید و چنان آسب بسپاه پا و شاه عدالت پناه رسید که معدودی از امرایان در طه هولناکت بجات یافتند اکثر ایشان  
 لغد حیات از کف دادند و غیر اریکت فیل که از ابراهیم رضوان غلام ترک بردی و مردانگی از صحر که بر آورده است  
 دیگر جمیع اقبال در معرض غارت آمدند و معادن این حرف و حکایت جاسوس چند نیز از کرد راه رسید ایشان نیز موافق  
 که بختگان خبر رسا پدیدند و از دستار این جنبار که تا صبح روز سیم ماه مذکور متمد بود یکی مردم خوش و پریشان طبع  
 کردیدند آنوسب و ولول عظیم در ادعوی عدالت پناه پدید آمد لیکن سلطان صفای خمیس بی شبهه و نظیر که آسمان قدر  
 چون قدر آسمان رفیع و بصر سر برش چون سر بر سپهر وسیع است علی الله و ام روی نیاز بر خاکت استیانت بود  
 بزبان تضح و ابتهال از درگاه ملک متعال ظفر و برتری مستثت نموده درین امر با خاص و عام مخالفت و وزید و غوغا

# تاریخ فرشته

۸۵۱

مقاله سیم روضه دوم  
۸۵۱

و بیسیج وجه قبول صحبت اختیار نمود و روزیکه بسیج مقربان و مجلیان حاضر بودند متوجه ختار مجلس شده گفتند آنچه  
از نقوش لوح محفوظ بر آئینه ضمیر بر تو انداخته خلاف این است مقرب اقبال بشارت فتح و نصرت که از درگاه  
نشینان این دربار ملک اساس است بسیج اولیای دولت روز افزون خواهد رسانید و کار مراد در چین اخلاص و کسالت  
سنگنه شجر پی نرزد کانی احد البوم هم بسوم ناز و نزار خواهد کردید هنوز این سخن در میان بود و مقربان مجلس ختصاص فرود  
تسل و تسکین از شاخسار نبال کلاشس میچیدند که فو تب عرش آستان شاهنواز خان بجل سلطان زمان در آمده بین  
خدمت بوسید و گفت بیت کیتی ز فرد دولت فرمانده جهان ماز بعره ارم و روضه جهان  
در هر طرف که چشم کنی جلوه نظر و ز بر طرف که گوش منی شده امان از تاثیر دولت روز افزون و مساعدت  
بخت را بنمون آیات فتح آیات سر بر آسمان میاید و آفتاب خنجر سپاه ستاره عدد هر روز عرصه مملکتی می کشاید  
درین دم و نفس جا سوسان فرسعت ملک سیر از لشکر نظر اثر رسیده و زبان به بشارت نصرت و فیروزی گشاید  
چنین میگویند که ابراهیم نظام شاه در میدان جان ستان شربت شهادت چشیده فیثانه و تو پخانه او با بسیج  
کار خاتج در تحت تصرف سپاه بجز جوش بر مد عروش در آمده است ختار محمد از صفای باطن خورشید میامن با دیده  
زمان در سنگت مانده زبان شاد و ماکش دند و بمضمون این اشعار ناظم گویند بیت ای شهمه یاروت  
شهنشاه روزگار جاوید باش در کف لطف کردگار اجرام نام و بخت بکام و طاعت غلام دولت مطیع  
حسب مساعد زمانه یار و با وجود آن همه ستیزه عالیحضرت سلیمانی گرفته شدن ابراهیم شاه متاثر گردید  
حکم جان طاع صادر فرمود که بسیجیک از امرای فیروز جنگ و سپاه قیامت آننگ بر تخریب حدود مملکت نظام شاه  
اقدام نموده متعوض بجایای سرحد نشوند و چون توقف و مقام در انصوب موجب از دیار عرب و هر کس نظام شاه را  
باید که بجزو شنیدن وصول فرمان و حسب الاذعان بایست دولت و اقبال را متحرک ساخته متوجه تقبل آستان غلام  
آشیان شوند پس در او خسر ماه مذکور بسیج امر مظفر منصور در شاهرکت پایه سر بر چشید هتاشم رسید  
فر خود حال بنوارش و حرمت پادشاهی اختصاص یافتند و سهیل خان و غیره خان که سنگام گیر و در زمان رزم و پیکار  
نهایت جلالت و مردانگی بطور رسانیده بودند منظور نظر مملکت گشته بزیادتی منصب و تفویض ولایت مجدد و ا

سرافراز گردیدند نگاه سلطان سپهر شام مقضی اکرام خان سیمت طراز بدار انخلا فوجا پور که آیه بلده طسب و ریش  
غفور بر صفاتش مسطور است معطوف فرموده در ششای طریق چون سلسله ماه ذی الحجه از آب نر عبوره عبور نمود  
و بشرایع عزای سلطان شهدا امام کرام بهام امام حسین علیه السلام مشول گشته مقام فرمود جو پس با و شاهی  
از حد کرنا تمکب بوساطت خان غایت نشان شا بنوار خان بمسامع قدسی جوامع سلطان زمان رسانیده  
که چند نفر از رایان کفره کرده که بتحرکین امرای نظامشاهی در نواحی قلعه ادونی نزدیک شده لوازم محاصره مقبوم  
رسانیده اند و از سیکر انچه و از ابطال رجال خالی است و کسی نیست که متفرض احوال اینجا محنت شود بر آینه ابواب  
و خول و منبر و مسدود گردیده و اما لی قلعه از تنگی آذوقه و حلیق محنت میکنند سلطان عدالت کتر بجز دستماع این خبر  
فرمان داد که در ساعت جمعی از امرای عظام با جزو خلفه ارشام خان بکیران بدفع اعدای دولت قاهره تافه متوجه انچه  
و بشمیه الماس فصل سردای معاندان به سخت از تن جدا ساخته بنوعی آتش جانور در خس و خاشاکت بر بوم انچه  
زند که قرنهاى بشمار از آنها تیسبی و از آنکی کف پای آبی نرسد و بعد از روانه شدن سپاه نظر مناسب بدین  
و فرایح از نام امام حسین و لوازم روز عاشورا سلطان صاحبقران نیکب عقدا از کنار ندی بیوره کوچ فرموده روانه  
دار اسلطنه گردید و ایمان و اشراف شمر از توجه خاقان مضمور که همیشه کل اقباش در باغ دولت سگت باد وقت  
برج و باره رازیب و زینت دادند و تاجی دکاکین و جدران بدیباى چینی و محفل فرنگی و دیگر اقمه الوان ار استه تعمیراتی  
عجیب و غریب در نظر خلائق جلوه گر ساخته سلطان عاقبت محمود تاج سیزدهم ماه محرم الحرام سنه اربع و اربع  
که اختر شناسان حکمت اقباس با سطرلاب فکر ت اختیار نموده بودند بر فیل شامیخ نظامشاهی سوار گشته  
بختمی و شوکتی که گردون و دون با آنکه سالها کرده خاکت گردید هرگز انچنان تجمل ندیده است بتقرض و جلال خسار میث  
بصدوق السلطان فی البلد کالروح فی الحب بطور انجامیده و هوای دار انخلا فوجا رستم شید بر شش عزیز گشته  
رشکت غلبه برین گردید و حاد از روز فیروز که معنای قاف سلطنت و اقبال بر فیل کلان سگوه سوار دولت شده از  
در وازه نور بجانب نگاه روانه بود و امرادار کان دولت و مقربان ایمان حضرت پیاده در رکاب نظر اجاست  
او از بین و بسار میرفته اند حام خلائق حبه تقشیح و تماشای در وازه مذکور تا نزدیک در وازه درون بر تبه بود که باد



## تاریخ فرشته

۱۷۲  
سبک گمت همواران دشوار مینود هیت در آنروز از کثرت خاص و عام زیبای از دوام اتمام در آن مقاله پنجم روضه دوم  
راه راه نفس پسته شد ز حمل خلاق زین خسته شد پادشاه ظفر قرین با این شکر یاران صاحب کتین دون قلعه اکت  
در عمارتی که بنا کرده معمار همت اوست باز مره از اصحاب طاحت و طایفه از ارباب صباحت در بزم عیش و عشرت  
تجمع افراح می نورانی و استماع نغمات چکات و اغانی مشغول گشت و آن عمارتی است واقع نزدیک روضه  
ملا معبری که سپاه سیاه پوش مرگت دیده در سیج سوادی مانند آن ندیده و جاسوس تیر کوشش هوش در سیج  
نظیر آن تنیده دست از تفاعش گریز چو زاکشاده و پای احترامش بر کیوان سائیده در فیض سخنی و خوشس هوایشی  
افسانه روز کار و در جان بروری و دکشاشی ضرب المثل اقطار صفای فضایش چون روضه ارم فرح افزای نسیم  
هوایش چو طره محبوب غنرسای هیت چنین بنای همایون فلک مذیده بچشم چنان عمارت عالی  
جهان ندر و یاد سخت بار که اقبال باز کرد درش در می زلخه بروی جنبان بکشد و بعد از فراغ از لوازم سوره  
بساط سعادت گشوده در انصاف و داد پروری بر روی خلاق کشاد و بشرایط جانداری پرورده نای یا ائیناً  
الذین آمنوا و اخلصوا فی السیم کافه بعالم و عالمیان در داد و در آنوقت جاسوسان غبسته مقال بمساع جاه و جلال رتبه  
که کفره بیا که که تخریب معاندان اطراف و ترغیب معاندان اکناف طریق عصیان پوشیده میجو ستم که کند تسبیح بر سر گشت  
حصار پایدار ادوی انداخته بجل جل کردن مقصود و چینه درین وقت از قرب وصول امرای عظیم الشان که از کنار آب پیوره  
نامزد گشته بودند آگاهی یافته مضمون کریمه یومئذ یقول اَلَا لَیْسَانُ اَیْنُ الْفَرِّ حَسْبُ مَا لَیْسَانُ اَیْنُ الْفَرِّ حَسْبُ مَا لَیْسَانُ اَیْنُ الْفَرِّ  
اختیار کرده عمان باد پیای نیز میت بمضاج و مساکن خویش معطوف داشته و برخی از آن جماعت که امیر سپاه ظفر گشته  
شده بودند سرشان از تن جدا کرده بدک سفلی شتافتند و غنمه محرم المحرم سنه خمس و الف که سپه سالار شهسور و  
صاحب لوای و هور است فاقه غیبی از پس پرده لاریبی غلظت تنیت و مبارکبا و بکوشش اهل بکوشش رسانید که از محض  
پی انتهای یزدانی و عنایت نامتھای سبحانی سیادت مرتبت رفیع مرتکب میر محمد صالح بهمانی باین دیار کسرت  
حضور ازانی داشته که ساکنان صوامع ملکوت و کرویایان بارگاه جبروت از شکست قدوسش در هیچ و تاب اندو لوک  
کواکب ساوی پیش انوار جانش کانه لیکول بلبل با بد بوزه تبرک دادند و چند عدد موی مشکوی ستید کانیات